

اگر بخواهیم شاهدییاوریم باید تمام دیوان حافظ را ذکر کنیم. این ابیات و لغات آنرا هر ایرانی بیسوادی که بدبستان نرفته و ابدأ درس نخوانده باشد و حتی الفباء را هم نشناسد معنی این اشعار را میفهمد و معنی تمام کلمات آنرا میداند.

در خاتمه این قسمت لازمست بدانیم که خواجۀ شیراز يك سبك مخصوص دیگری در گفته های خود بکار برده است که دیگران نه متذکر شده و ملتفت بوده و نه توانسته اند از این سبك او کاملاً بیروی نمایند و تا با امروز هم ندیده و نشنیده ام که کسی متوجه این سبك مخصوص حافظ شده باشد. این سبك مخصوص 'استعمال لغات مرکب فارسی است که هم گوینده را از بکار بردن لغات عربی و یا فارسی غیر مأنوس بی نیاز میسازد و هم دانستن آن نزد دانشمندان و بسا سوادان و بی سوادان هر دو یکسان است مثلاً کلمه خمار عربیست و بسیاری آنرا استعمال کرده اند و خود خواجۀ هم در چند بیت آنرا آورده و شاید بسیاری از فارسی زبانان معنی آنرا ندانسته ولی بیشتر میفروش و باده فروش آورده است. از این لغات که حافظ استعمال کرده است بسیار زیاد است و مفهوم و مرادف آنها در سایر زبانها بسیار کم و یا هیچ نیست مثلاً معنی و مفهوم شیرین کار یا شهر آشوب بآن معنی ترکیبی که فارسی زبانان درک میکنند در هیچ زبانی نیست و اما هر بیسوادی هم حقیقت معنی آنرا درک میکنند و ما چند بیت از حافظ که این گونه کلمات مرکب را استعمال کرده است در اینجا برای شاهد میآوریم و زیر کلمات را خط میکشیم که معلوم باشد:

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان بغمارا
شکر فروش که عمرش دراز باد چرا تفقدی نکند طوطی شکر خارا

ندانم از چه سبب رنگ آشنائی نیست سپی قداش سیه چشم ماه سیما را

سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد دلبر که در کف او موم است سنگ خارا

با دل آرامی مرا خاطر خوش است کز دلم بکباره برد آرام را

گر چنین جلوه کند مغیجه باده فروش خاکروب در میخانه کنم مزگان را

بيك کرشمه که ترکش بخود فروشی کرد فریب چشم تو صدفتنه در جهان نداشت

یارب آن شاهوش ماهرخ زهره جبین در یکنای که و گوهر یکدانه کیست؟
 بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود خود فروشان را بکوی می فروشان راه نیست!
 چشم از آینه داران خط و خالش گشت لبم از بوسه رسایان برو دوشش بساد
 بخواری منگرای منعم ضعیفان و فقیرانرا که صدر مجلس عشرت گدای ره نشین دارد
 کمتر غزلی از حافظ هست که چند کلمه مرکب در آن نباشد.

دوم - لغات درست و فصیح اعم از فارسی و عربی که فقط فصحا و تحصیل
 کرده‌ها در نوشته‌های خود استعمال میکنند و عوام آنها را لفظ قلم مینامند زیرا آنها
 را در نوشته‌ها می بینند و بی سوادان با آنها تیکه اندک سواد می دارند معانی آنها را نمیدانند
 یا آنها را در حفظ ندارند که در موقع نوشتن بکار میبرند. تمام نویسندگان بزرگ
 و ستارگان درخشان آسمان ادب زبان فارسی کسانی هستند که نوشته و اشعار آنها
 مشحون و پر از اینگونه کلمات است و در حقیقت تا کنون فارسی زبانان کسانیرا نویسنده
 میشناختند که در استعمال اینگونه کلمات دستی رسا داشته باشند و نوشته آنها دلالت
 بر آن داشته باشد که آنها لغات فارسی زیاد میدانند و زبان عربی را هم خوب
 فرا گرفته و لغات عربی زیاد در حفظ دارند. بهترین نمونه این سبک گلستان سعدی
 میباشد که از زمان تدوین آن تا کنون همه کس آنرا سهل و ممتنع خوانده و بهترین
 سر مشق نثر فارسی شمرده‌اند

اینک - طری چند از اول گلستان برای نمونه در اینجا نقل میکنیم و در زیر
 کلمه‌های مورد بحث خط می کشیم تا معلوم باشد مناسبتی
 'منت خدا بر اعز و جل که طاعتش موجب قربت است و بشکر اندرش مزید
 نعمت هر نفسی که فرو میرود مدحیات است و چون بر می آید مفرح ذات: پس در
 هر نفسی دو نعمت موجود و بهر نعمتی شکر واجب.'

و گوید 'فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگستراند و دایه ابر بهاری
 را فرموده تابنشات نبات را در مهد زمین بیروrand درختان را به خلعت نوروزی قبای
 سبز ورق در بر کرده و اطفال شاخ را بقدم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده عصاره
 نائی بقدرت او شهد فائق و تخم خرمائی به تربیتش نخل باسق کشته'